

زنگ خطر اعتماد گمشده در نسل نوجوان

عباس فرجی

مشاور مدرسه

در سال‌های اخیر، یکی از نگران‌کننده‌ترین آمارهایی که درباره وضعیت روانی و اجتماعی دانش‌آموزان کشور منتشر شده، پاسخ آن‌ها به یک پرسش ساده بازمی‌گردد: «اگر مشکلی برایتان پیش بیاید، با چه کسی مشورت می‌کنید؟» پاسخی که ۶۶ درصد دانش‌آموزان به این سؤال دادند، تکان‌دهنده است: نه پدر و مادر، نه مشاور مدرسه و نه معلم یا مدیر؛ بلکه «دوستان و گروه همسالان». این یعنی دوسوم نوجوانان امروز، در سخت‌ترین لحظات زندگی خود، خانواده و مدرسه را از دایره اعتماد و مشورت بیرون گذاشته‌اند.

این گزاره، نه یک عدد خشک و خالی است و نه فقط یک هشدار روانشناختی؛ بلکه در لایه‌های عمیق‌تر، بیانگر فروپاشی یکی از ستون‌های اصلی تربیت و سلامت روانی در نسل نوجوان است: «احساس امنیت در رابطه با بزرگ‌ترها». وقتی خانه و مدرسه دیگر مأمّن دانش‌آموز نیستند، باید منتظر بود که رفاهت‌های خام، گروه‌های هم‌سالان، شبکه‌های اجتماعی یا حتی غریبه‌های مجازی جای آن را پر کنند؛ و همین جاست که خطر آغاز می‌شود. نوجوان در مقاطع بحرانی زندگی‌اش، نیاز به گفت‌وگو دارد؛ نیاز به شنیده‌شدن، راهنمایی گرفتن و دریافت بازخورد. اما اگر این نیاز در خانواده یا مدرسه پاسخ نگیرد، به‌شکل طبیعی به سمت دوستان یا گروه‌های هم‌سال خود متمایل می‌شود؛ گروهی که هرچند همدل‌اند، اما نه آموزش‌دیده‌اند و نه همیشه نیت یا توان کافی برای راهنمایی دارند. در این موقعیت، دانش‌آموز ممکن است در برابر مسئله‌ای مثل خشونت خانگی، بحران هویت، اضطراب تحصیلی یا حتی فکر خودکشی، به دوستی پناه ببرد که خودش نیز درگیر سردرگمی مشابهی است. چنین تعاملاتی به‌جای حل مسئله، گاه آن را پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌کند. یکی از پرخطرترین فضاها در این باره، مدارس خاص کشورند؛ مدارسی که به‌واسطه عنوان‌هایی همچون «تیزهوشان»، «نمونه‌دولتی» یا «پرندهای غیردولتی» شناخته می‌شوند. دانش‌آموزان این مدارس معمولاً با فشار مضاعف برای رقابت، موفقیت در کنکور، آزمون‌های پیایی، رقابت‌های درون‌مدرسه‌ای و توقعات بالا از سوی خانواده، همکلاسی‌ها و فضای مدرسه مواجه‌اند. دانش‌آموزی که در چنین فضایی دچار بحران روحی یا فرسودگی روانی شود، غالباً تنهاست. سکوت درباره آمارهای مرتبط با افسردگی، ترک تحصیل، یا اقدام به خودکشی در این مدارس، نتیجه فقدان گزارش‌دهی شفاف و نبود نظام نظارتی مستقل است. واقعیت میدانی نشان می‌دهد، بخش مهمی از فشار روانی نوجوانان، نه فقط از ضعف خانواده، بلکه از ساختار آموزشی ناکارآمد در همین مدارس خاص نشأت می‌گیرد. این فضاها، اگر چه در ظاهر به «استعدادهای برتر» شهره‌اند، مادر عمل‌گاه زمینه‌ساز فرسایش روانی نسل نوجوان می‌شوند. در گزارشی که در سال ۱۳۹۶ توسط وزارت آموزش و پرورش منتشر شده میزان بروز رفتارهای پرخطر در میان پسران دوره اول متوسطه ۱۹/۷ درصد است و میزان خشم بالا در میان دختران در همین مقطع ۱۹/۶ درصد برآورد شده. پرسش اینجاست: اگر این نوجوانان امکان حرف‌زدن و تخلیه هیجانی در خانه یا مدرسه نداشتند، باز هم این عده‌ها به چنین مرزهای بحرانی می‌رسید؟

دلیل حذف خانواده از دایره مشورت، چندوجهی است؛ برخی خانواده‌ها دچار استبداد تربیتی‌اند و نوجوان از واکنش تند یا سرزنش می‌ترسد، برخی دیگر آن قدر درگیر مشکلات اقتصادی و کاری‌اند که گوش شنوایی برای فرزندان ندارند و برخی نیز به اشتباه، «نصیحت» را جایگزین «گفت‌وگو» کرده‌اند.

در چنین فضایی نوجوان ترجیح می‌دهد به‌جای پدر و مادر، با دوستی هم‌سن خود مشورت کند؛ هرچند آن دوست شاید اصلاً صلاحیت شنیدن چنین مشکلی را نداشته باشد. گرچه رابطه با هم‌سالان می‌تواند فرصت‌هایی برای رشد اجتماعی باشد، اما اگر این روابط بدون نظارت، حمایت و آموزش شکل بگیرند، می‌توانند بستر رفتارهای پرخطر نیز باشند. نظام آموزش و پرورش ایران، سال‌هاست که سلامت روان را به حاشیه رانده و تمرکز اصلی خود را بر آزمون، رقابت و رتبه‌محوری قرار داده است. بسیاری از دانش‌آموزان به‌صراحت گفته‌اند که اگر مشکلی برایشان پیش بیاید، حتی جرأت بازگو کردن آن در مدرسه را ندارند. این، زنگ خطر برای یک نظام آموزشی است که قرار بوده نقش مربی را داشته باشد، نه صرفاً آموزش‌دهنده درس.

ما در برابر نسلی ایستاده‌ایم که بیش از همیشه تنهاست، درگیر بحران، بی‌پناه، و بی‌اعتماد. اگر مدرسه خانواده همچنان نقش خود را به‌عنوان حامی روانی و عاطفی نوجوان فراموش کنند، باید منتظر پیامدهایی گسترده‌تر باشیم؛ خشونت، خودآزاری، افسردگی، افت تحصیلی، فرار از خانه و در نهایت جامعه‌ای که نه می‌شود، نه فهمیده می‌شود.



سارا سبزی

خبرنگار گروه جامعه

زن جوان و دخترش پشت یخچال غذافروشی کوچکی در خیابان خیام تهران ایستادند و قیمت ساندویچ بندری را از فروشنده پرسیدند: «۱۲۰ هزار تومان.» زن از خرید پشیمان شد و رفت. فروشنده گفت این اتفاق هرروز رخ می‌دهد؛ در روز چندنفری می‌آیند، فهرست غذاها را نگاه می‌کنند و بعد از دیدن قیمت‌ها می‌روند، در همین یک‌ماه گذشته هم ۳۰-۲۰ درصد بیشتر شده است.

صاحبان غذافروشی‌های تهران می‌گویند، افزایش قیمت‌ها رفتار اقتصادی مشتریان‌شان را تغییر داده و حتی برای ۱۰ هزار تومان افزایش قیمت غذا، باید نگران از دست دادن مشتریان باشند. حالا غیر از مشتری‌های ثابت، کسانی هم به آنها سر می‌زنند که غذا را نسیه می‌گیرند یا پولی برای خرید آن ندارند و از فروشنده درخواست می‌کنند که هزینه‌ای دریافت نکند. میزان فروش آنها نسبت به سال‌های قبل کمتر شده و ماجرای اصلی هم همان افزایش قیمت است که باعث شده بعضی از مشتریان حتی از غذافروشی‌های ارزان هم درخواست تخفیف داشته باشند.

میان‌ه روز است و خیابان خیام و بازار تهران از جمعیت خالی نمی‌شود، غذافروشی‌ها از فلافل فروش تا طبایخی، فست‌فودی و کبابی برای این ساعت‌ها خودشان را آماده کرده‌اند. هرچند مشتریان‌شان کمتر شده. صاحب فست‌فودی خیابان خیام مغازه‌اش را یک‌سال پیش به‌راه انداخته است؛ زمانی که کارش را شروع کرد، پیرمردی مشتری ثابت املت‌های ۵۰ هزار تومانی او بود، قیمت که به ۷۰ هزار تومان رسید، پیرمرد دیگر نیامد؛ «هرروز میانگین یکی، دو نفر می‌آیند که بگویند گرسنه‌ایم و ما هم آنها را دست خالی رد نمی‌کنیم. در یک‌ماه اخیر تعداد کسانی که منوی غذا را نگاه می‌کنند و می‌روند ۳۰-۲۰ درصد بیشتر شده است. نان هفت هزار تومانی، شده ۲۰ هزار تومان، تخم‌مرغ دوبرابر شده، قیمت جعبه غذا دوبرابر شده، ما هم ناچاریم، چه کسی دوست دارد که مشتری‌اش را از دست بدهد. ما قلیه مرغ را می‌دادیم ۱۳۰ هزار تومان، همه‌چیز گران شده، مجبورم قیمت را ۱۵۰ هزار تومان کنم»

آن زن جوان که از خرید ساندویچ منصرف شد، فروشنده حدس زد که می‌رود فلافلی با قیمت ۹۰ هزار تومان بخورد؛ یک نان نصف‌ونیمه که احتمالاً به جای نخود نان خشک دارد:

گزارش معیشت

«نخود خیلی گران است. نان خشک را چرخ می‌کنند و به‌جای فلافل می‌دهند به مردم، ۹۰ هزار تومان هم برای ساندویچی که ارزشی ندارد از مردم می‌گیرند. ولی مشتری مجبور است آن را بخرد؛ چون پول ساندویچ ۱۲۰ هزار تومانی را ندارد.»؛ اتفاقی مثل باقی غذافروشی‌های شهر، آنهایی که مشتریان‌شان کاسب، دانشجو، کارگر و کارمند است و گاهی قیمت غذاها را می‌بینند و بعد تصمیم می‌گیرند جای دیگر، غذای دیگری را انتخاب کنند، شاید ارزان‌تر باشد.

▼ بشقاب‌ها کوچک‌تر، مشتری‌ها کمتر

دو هفته پیش تصویر مردی که از یک طبایخی یک کله گوسفند را درزید و فرار کرد، همه‌جا پیچید؛ طبایخی که در میدان شکوفه تهران است و بسیار سرشناس. صاحبان آن می‌گویند ساعت ۵-۴/۳۰ صبح، یک مرد ناشناس یک کله گوسفند را از روی میز این مغازه برداشت و با خودش برد؛ اتفاقی که برای آنها جدید بود و قبل از آن کسی از مغازه کوچک‌شان سرقت نکرده بود. آنها شنیده‌اند سارق دستگیر شده و شایعه‌شده دلیل سرقت هم شرط‌بندی بوده و آنها هم ماجرا را پیگیری نکرده‌اند. طبایخی کوچک میدان شکوفه هم مثل طبایخی‌های دیگر به‌دلیل افزایش قیمت، باسفرارهایی با حجم کمتر روبه‌رو می‌شود و حالا سفرارش توی بشقاب مشتریانش تنوع کمتری دارد؛ یک‌تکه بناگوش یا مغز یا آبگوشت خالی که فقط ارزان‌تر برایشان حساب شود. مغازه در بعدازظهر گرم خردادماه خلوت است و کارگر آن می‌گوید، صبح‌ها که تعداد مشتریان بیشتر است، کسانی که تخفیف می‌خواهند یا بعد از دیدن قیمت از سفرارش منصرف می‌شوند هم بیشتر است. مشتری‌ها این روزها اقتصادی‌تر انتخاب می‌کنند و تنوع بشقاب‌ها نسبت به قبل کمتر شده است: «تا سه سال پیش تعداد مشتریانی که یک دست کامل کله‌وپاچه سفرارش می‌دادند بیشتر بود، هنوز هم سفرارش می‌دهند، اما تعدادشان خیلی کمتر شده است. نیازمند هم هستند؛ دو، سه نفری که دم مغازه می‌نشینند و ما به آنها غذای رایگان می‌دهیم.» چندمتر بالاتر از این مغازه، یک طبایخی دیگر است و شرایطی مشابه دارد و زنی که پشت دخل نشسته می‌گوید، تعداد مشتری‌هایشان خیلی کمتر شده؛ هم آنها که همیشه سفرارش می‌دهند و هم مشتریان گذری: «کسانی که قبلاً روزانه می‌آمدند شاید هفته‌ای یک‌بار بیایند. قبلاً اگر یک بناگوش، پاچه و نصف مغز سفرارش می‌دادند، الان یک پاچه سفرارش می‌دهند. مگر اینکه دسته‌جمعی بیایند. ۹۰ درصد سفرارش‌ها به همین شکل است. ما خودمان قیمت را پایین‌تر نگه داشته‌ایم و امکان اینکه روی این قیمت هم تخفیف بدهیم، کمتر

غذا می‌خواهند و پول ندارند

گزارش میدانی از غذاخوری‌ها، کافه‌ها و فست‌فودی‌های تهران

درباره افزایش نسیه و حساب نکردن فاکتورها توسط مشتریان

است. معمولاً هم از کسانی که بی‌بضاعت باشند، بخشی از هزینه را نمی‌گیریم، بیشتر مواقع هم خیلی از آنها همین آبگوشت خالی را می‌خورند و می‌روند و ما هم پول نمی‌گیریم. آبگوشت ارزان‌تر و سفرارش آن هم بیشتر است.» اومی‌گوید، تعداد کسانی که ظاهر موجهی دارند اما درخواست غذای رایگان دارند هم بیشتر شده است: «اولایل که مغازه شلوغ بود، ممکن بود بعضی از مشتریان پول غذا را حساب نکنند و بروند. الان نظارت‌ها را بیشتر کرده‌ایم و در این مغازه این موضوع کمتر شده است؛ شاید در سال یکی، دو مورد این‌شکلی پیش می‌آید. آن دزدی که یک کله کامل را از مغازه کناری برد، اول آمده بود اینجا، تا گفتیم حساب کن، گذاشت و رفت. بیشتر کسانی که این کار را می‌کنند هم برای شرط‌بندی است.»

▼ درخواست برای غذای نسیه

محدوده خیابان انقلاب، چهارراه ولیعصر و فردوسی تهران پر از غذافروشی، رستوران، کافه و فست‌فودی‌هایی است که مشتریانی از میان همین گروه‌ها دارند. صاحبان آنها می‌گویند، باید قیمت‌ها را پایین نگه دارند چون مشتری دیگر نمی‌آید، حتی اگر این افزایش قیمت ۱۰ هزار تومان باشد. یکی از این غذافروشی‌ها، نزدیک میدان فردوسی است و در ۲۰ نقطه دیگر شهر هم شعبه‌ای به‌راه انداخته. ساعت از ۱۵ گذشته و داخل مغازه صندلی زیادی برای نشستن نیست. مدیر غذافروشی که هفت‌سال پیش آن را فعال کرده، می‌گوید که به‌دلیل نوع مشتریانش، قیمت‌های خود را اقتصادی نگه می‌دارد و روی فروش به تعداد بالا سود می‌کند، نه قیمت غذا: «قیمت را پایین نگه می‌داریم که مشتری هم از دست نرود. ما بیشتر از پنج هزار تومان قیمت‌ها را بالا نمی‌بریم. این میزان از تعداد مشتری‌ها کم نکرده، اما پیش می‌آید مواردی که روی همین قیمت هم تخفیف می‌خواهند و ما دست رده‌سینه آنها نمی‌زنیم. تعداد کسانی که تخفیف می‌خواهند هم بیشتر شده است. اتفاق می‌افتد کسانی غذا بخورند و پول آن را مدتی بعد بپردازند؛ یک شکلی از نسیه که قبلاً کمتر بود. وقتی قیمت غذای ما حدود ۸۰ هزار تومان بود زیاد اتفاق نمی‌افتاد، اما الان کمی بیشتر شده است. تعداد مشتری مغازه کمتر نشده اما درخواست پرداخت نسیه بیشتر شده است؛ در همه شعبه‌های ما. مثلاً ۱۰۰ هزار تومان آن را الان پرداخت می‌کنند، ۱۰ هزار تومان دیگر را در روزهای بعد.» اومی‌گوید نسبت به هفت‌سال پیش تعداد کسانی که از مغازه غذای رایگان می‌خواهند هم بیشتر شده است: «بعد از ساعت چهار تا شش بیا اینجا بایست و ببین! کسانی که می‌گویند پول نداریم اما غذا می‌خواهند یکی، دو نفر نیستند. آدم باشخصیت

